



عایشہ درانی

شاعر فارسی زبان



عایشه درانی شاعره فارسی زبان (متولد دهه میانه سال ۱۱ هجری شمسی وفات ۲۶میزان سال ۱۲۳۲ هجری شمسی). دختر یعقوب علی خان توپچی باشی یکی از رجال قوم درانی بود.

تاریخچه زندگی

عایشه درانی شاعره متولد کابل بوده که در عصر تیمور شاه و پسران وی می زیست. در یکی از روز های که تیمور شاه از جنگ باز می گردد سروده را در وصف کابل میسرآید. او مورد نوازش و تشویق تیمورشاه قرار میگیرد. در سال ۱۲۶۱ چاپ خانه سرکاری دولت به امر امیر عبدالرحمن خان دیوان شاعره را که حاوی ۳۰۰۰ قطعه شعر در بخش قصاید ، غزلیات ، مثنویها، مخمس و ترجیع‌بند، رباعیات و دوبیتی‌ها، و قطعات و شکواییه‌ها تنظیم شده است بچاپ رساند. که بعداً شخصی بنام محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی دیوان او را که حاوی ۳۸۶ صفحه و ۳۰۰۰ قطعه اشعار میباشد در ۳۰ عقرب سال ۱۳۸۶ در تهران بچاپ رساند. دوست داران هنر زندگی این خانم فریفته علم و شاعری را به سه دوره تقسیم بندی نموده است.

۱. مرحله نخست دوران غزل سرایی و سال های جوانی که در عهد تیمور شاه درانی گذشت.

۲. مرحله دوم دوره سرایش شعرهایی با رنگ و بوی تصوف و عرفان است که مصادف با دوران جنگ های داخلی پسران تیمورشاه و حمله انگلیس به افغانستان است.

۳. مرحله سومین آن، شامل مرثیه سرایی های پس از شکست سلسله درانی ها در افغانستان گفته شده است. چکامه و غزلیات عایشه بیانگر حالات روحی و ممثل زنده گی پرفراز و نشیب اوست.

عایشه بدبختانه در اواخر عمر به تلخ کامی زیست و همه سروده های خود را درباره پسر جوان بیست و پنج ساله شهیدش اختصاص داد. چنانچه پیشتر گفته شد که در مراحل سوم ، او مرثیه سرایی نمود. که از هر سه دوره زندگی وی اشعار باقی مانده است. عایشه نیز به اشعار حافظ شیرازی علاقه داشت و می کوشید اشعارش به سبک و سیاق لسان الغیب باشد. در کابل دختران و پسران اشعار حافظ را مقدس شمرده کوشش مینمودند تا این دیوان را حفظ نمایند. که پس از بوستان گلستان حفظ این دیوان درجه آخری تحصیلات بود و پس از آن خود به سرودن شعر می پرداخت که عایشه درانی از جمله همین دختران بود. کنون در کابل مدرسه دختران است که به نام عایشه درانی یاد می‌شود. این مدرسه تا صنف دوازدهم می‌باشد.

نمونه قطعه شعر که در مورد پسر خود سروده است. عایشه درانی در روز پنجمش ۲۶ ماه میزان سال ۱۲۳۲ در کابل فوت نموده در اونچی باغبانان کابل مدفون گردید.

بی تو ای مونس جان تخت سلیمان چه کنم	عمر خضر ار بودم حشمت خاقان چه کنم
با تو در دوزخ سوزان بتوان زیست مدام	بی تو با حور جنان روضه رضوان چه کنم
گرچه ابر کرم از چشمه حیوان بارد	بس ببارد به سر و لؤلؤ و مرجان چه کنم

چون نبینم رخ تو یوسف کنعان چه کنم
عمر بر باد شد اکنون سر و سامان چه کنم
هستم از فعل بد خویش پشیمان چه کنم
چون علاجی نبود سعی به درمان چه کنم

نیست بر لوح بصر غیر خط زنگاری
روز شب کردم و شب روز نیامد یارم
هر کسی کشته خود می‌درد آخر کار
عایشه درد تو بگذشته ز قانون شفا

قطعه غزل از عایشه درانی

ساقی حدیث روح افزا می‌رود، بیا
گسترده‌اند فرش زمرد به صحن باغ
گل‌های لون لون شکفته به هر طرف
هر برگ گل گرفته به منقار بلبل
در هر چمن نشسته عروسان غنچه لب
هنگام صبحدم همه خندیدند یکدیگر
بلبل ز بوی گل شده از خویش بی خبر
جوش گل است و وقت مل است و نسیم خوش
شمشاد و سرو سر به ثریا کشیده‌اند
این موج آب و سایه اشجار را نگر
قمری و اندلیب و طیوران خوش الحان
خمخانه را به جوش و خروش در انتظار
مطرب بزن نوای عراق از فراق یار
افسوس چند روز در این گنبد سپهر
در هر فراز مست نسینی مشو مغرور
شاهان جم نشان همه خفتند به زیر خاک
کیخسرو و شجاع و فریدون و کیقباد
این طاق زنگار، وفا با کسی نکرد
عایشه دل میند برین دار بی‌ثبات

جشن بهار و سیر و صفا می‌رود، بیا
فراش‌های باد صبا می‌رود، بیا
دلبر گشاده بند قبا می‌رود، بیا
سیلاب غم ز دیده رها می‌رود، بیا
مشاطه را بگو که کجا می‌رود، بیا
کین پنج روزه صحبت ما می‌رود، بیا
دیوانه وار بی سر و پا می‌رود، بیا
این فصل را خزان ز قفا می‌رود، بیا
معشوق کج نهاده کلاه می‌رود، بیا
هر یک به عشوه‌های جدا می‌رود، بیا
بر هر زبان ثنای خدا می‌رود، بیا
درکش که وقت نشو و نما می‌رود، بیا
چون آهوی رمیده ز ما می‌رود، بیا
بی وصل دوست عیش و هوا می‌رود، بیا
تاج و ردای شاه و گدا می‌رود، بیا
از سینه رباب صدا می‌رود، بیا
دست تهی ز دار فنا می‌رود، بیا
کارش همه جور و جفا می‌رود، بیا
غافل مشو که وقت دعا می‌رود، بیا